

جنگ فاجعه است. هنوز هم می توان جلو فاجعه را گرفت، چگونه؟

رضا اکرمی

جمله شاهکارهای کشتیبانان پس از انتخابات نهمین دور ریاست جمهوری اسلامی در ایران می باشد. اینان که اکثریت قریب به اتفاقشان از «برکت» جنگ هشت ساله ایران و عراق از سر بازی به سرداری رسیده اند به تنها چیزی که فکر نمی کنند نتایج دهشت بار درگیر شدن در یک جنگ دیگر و خانه خرابی میلیونها انسان در ایران و طبعات منطقه ای آن می باشد.

بررسی این پرونده در شورای امنیت سازمان ملل هنوز هم می تواند متوقف شود. از جنگ دولت ایالات متحده آمریکا علیه ایران، حد اقل تحت این عنوان می توان جلو گیری کرد، به شرطی که ما ایرانیان خرد را جای شعار. منافع و مصالح دراز مدت کشور را به جای غرور کاذب ناسیونالیستی و خود فریبانه و بالاخره بدست گرفتن سرنوشت خود به دست خود به جای سپردن مقدرات کشور به یک اقلیت مرتجع و ماجراجورا در مرکز توجه خود قرار دهیم.

در بازار رجز خوانی کنونی، با پیش انداختن مترسکی همچون احمدی نژاد، با ردیف کردن مانور های پی در پی نظامی (در حالیکه جنیند یک پشه در دنیای امروز از چشم مخترعین ابزارهای به نمایش در آمده پنهان نیست) نه تنها هیچ کمکی بدور کردن کابوس جنگ بر فراز کشور ما نخواهد کرد، بلکه همگی وسیله ایست جهت رفع اختلافات موجود در میان تصمیم گیرندگان بین المللی و سرعت بخشیدن به تنگ تر کردن حلقات سیاسی، اقتصادی و نظامی بدور ایران.

به یاد داشته باشیم زمانیکه قرار بود افکار عمومی جهان را نسبت به ضرورت از پای در آوردن رژیم صدام حسین بسیج کرد ابتداء ماشین تبلیغاتی جنگ طلبان از وی پنجمین قدرت نظامی جهان تراشید، و زمانیکه که به قول معروف آتش پخته شد و دیگر نوبت برداشتن «غده سرطانی» رسید، گفته شد با یک عملیات چند روزه، آنرا جراحی خواهیم کرد.

مردم و نیروهای اپوزیسیون ایران متأسفانه در تصمیم گیری پیرامون این مهمترین فاجعه احتمالی در حال وقوع نیز کمترین نقشی ندارند. ملتی دست و زبان بسته به مسلخ برده می شود، بدون اینکه حتی حق فریاد زدن داشته باشد.

اما تأسف بار تر اینکه برخی از آنها همانطور که پیشتر اشاره ای رفت، دیروز در فردای فتح خرمشهر قربانی سیاستی گردیدند که خواب گذرا از کربلا و رسیدن به «قدس شریف» را در سر می پروراند و امروز زیر شعار تا «آخر ایستاده ایم» و..... بقیه در صفحه ۵

در افغانستان نیز کار نیروهای خارجی و دولتی که تحت الحمایه آنها به سر کار آمده است در درگیری با نیروهای مخالف فیصله نیافته است، اما هزینه چنین جنگی، علیرغم اینکه به رهبری آمریکا انجام گرفته است بر دوش مالیات دهندگان اکثر کشور های جهان و از جمله حقوق بگیران و زحمتکشان آمریکائیتست.

اگر چنین نتیجه گیریهای درست باشد باید گفت که پرونده هسته ای ایران به شورای امنیت رفته است تا روندی چون پرونده القاعده و طالبان در افغانستان را طی کند، البته با تمام پیچیدگیها و فراز و نشیبهایش. می دانیم نه ایران افغانستان است (اگر چه اینجا هم طالبان نوع ایرانی بر سر کارند) و نه پرونده به سادگی انجام یک عملیات تروریستی، که مرتکبین آن، خود مسئولیت کار را به عهده گرفته اند. اما اینجا نیز به نظر می رسد، ابعاد نقشه قرار است به قامت ماجرا دوخته شود.

قرار دادن ماجرای هسته ای جمهوری اسلامی در بند ۷ منشور سازمان ملل، هر گاه صورت واقعیت به خود به گیرد برای آن می توان یک جنگ پیشگرا راه انداخت، چرا که خود پیشاپیش بر به خطر افتادن صلح جهانی، یا به عبارت عریان تر وقوع یک جنگ جهانی دلالت خواهد داشت.

آنچه تا کنون از مجموعه مذاکرات و رفت و برگشت ها بر می آید بر خلاف تصورات باطلی که دل در گرو اختلافات درونی شورای امنیت بسته اند - علیرغم اینکه بسیاری از این اختلافات واقعیت و ریشه های عمیق سیاسی و اقتصادی و ژئوپلیتیک دارد - رأی به ورود این پرونده برای رفتن به شورای امنیت به معنی با اهمیت تلقی کردن خطرات ناشی از غنی سازی اورانیوم و تحقیقات هسته ای در ایران تحت حاکمیت فعلی (لااقل برای سایر دول، اگر برای آمریکا انگیزه های دیگری را هم در نظر بگیریم) بوده است و تا زمانیکه چرخ سیاست در ایران بر این پاشنه می چرخد، هیچ نرمشی در جهت آرام تر شدن روند تصمیمات شورای امنیت قابل تصور نیست.

اگر چه عمر آغاز تحقیقات هسته ای در ایران به سالهای پایانی نظام سلطنتی بر می گردد، و وسوسه های پا گذاشتن در راه تبدیل شدن به کشوری اتمی به دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، زمانیکه وی در دیدارش از پاکستان، بمب اتم این کشور را به عنوان بمب اتم جهان اسلام می ستود، اما رفتن پرونده به شورای امنیت سازمان ملل از

بدنبال سپردن پرونده هسته ای جمهوری اسلامی ایران به شورای امنیت سازمان ملل، نگرانی نسبت به پیامدهای ناگوار آن به مشغله اکثریت مردم و نیروهای اپوزیسیون رژیم تبدیل شده است.

این نگرانیها واقعیت و باید هم نگران بود. رفتن این پرونده به شورای امنیت سازمان ملل از ابتداء خواست دولت جرج بوش، و دشواری وی در رسیدن به چنین مرحله ای، در شرایط گفتگوهای نمایندگان جمهوری اسلامی با هیئت سه جانبه اروپائی بر هیچ صاحب نظر سیاسی پنهان نبود.

تعویض سیاست و باند پیگیری کننده این پرونده در ایران و بدنبال آن رگبار سخنان آشکارا تحریک آمیز محمود احمدی نژاد در هر مناسبت، نسبت به اسرائیل، آمریکا و غرب، همان «نعمت الهی» بود که جناح حاکم در آمریکا برای آن روز شماری می کرد.

چرا رفتن پرونده به شورای امنیت برای دولت آمریکا چنین با اهمیت شده است؟ مگر حمله این کشور به عراق علیرغم مخالفت این نهاد صورت نگرفت؟ کلید مسئله در همین جاست. درست است که دولت بوش توانست در ظاهر هم شده مؤتلفین یا شرکای جرمی در این بی قانونی بین المللی برای خود دست و پا نماید، اما به هیچ وجه موفق نشد و باز هم نخواهد شد تا افکار عمومی جهان و حتی مردم آمریکا و انگلیس (به عنوان دومین قدرت درگیر در عراق) را متقاعد نماید که گسترش دمکراسی و صلح جهان و پیشگیری از مخاطرات جنگ و تروریسم در گرو لشکر کشی به عراق و سرنگونی رژیم صدام حسین بوده است.

آمریکا امروز شاهد این واقعیت است که بر خلاف تصور اولیه، اشغال یک کشور تنها آغاز ماجراست. هزینه جانی و مالی این لشکر کشی که سر به فلک می زند، پایانی بر آن متصور نیست و از همه مهمتر نیروهائی که می توانستند به عنوان متحد، گرهی از این معضل بکشایند، بیشتر، دل در گرو شکست وی دوخته اند و هیچ ابتکار و پیشنهادی را برای برون رفت از بحران موجود پیشنهاد نمی کنند.

بنا بر این تلاش به منظور ایجاد یک اجماع جهانی در برخورد با ایران علی القاعده می بایست مهمترین درسی بوده باشد که دست اندر کاران جنگ در عراق از آن گرفته باشند. به ویژه اگر این تجربه را در کنار نمونه دیگری، که اتفاقاً، باز هم در همسایگی کشور ما، یعنی افغانستان قرار دارد قرار دهیم، اهمیت موضوع بیشتر روشن خواهد شد.

شورای امنیت مخالف بودند، خود بر این امر اصرار دارند و ماه‌ها قبل از آن که اخبار امکان حمله اتمی آمریکا به تاسیسات هسته‌ای به بیرون درز کند، رئیس‌جمهور فرانسه علناً جمهوری اسلامی را به انجام چنین حمله‌ای تهدید کرد.

بنا بر این تغییر لحن سیاسی در غرب و تشدید مخالفت‌ها با برنامه اتمی در ایران قبل از همه محصول مستقیم سیاست‌های جاری در خود تهران است.

روی کار آمدن دولت احمدی‌نژاد، یکه‌تازی جریان پشتیبان این دولت از دفتر خامنه‌ای تا بخشی از فرماندهان سپاه، عامل اصلی قطع کامل مذاکرات با دول غربی، تشدید بحران و تبدیل آن به خطری برای آینده کشور است.

خطر جدی‌تر شده است

اکنون مدت هاست که باب مذاکره با اروپا بسته شده و مشروط به تعلیق غنی‌سازی از سوی ایران گشته است. رابطه با آمریکا هم چنان قطع است. رفت و آمد های دیپلمات‌های چین و روسیه نیز فاقد تاثیر بر روی سیاستمداران فعلی جمهوری اسلامی بوده است. مخالفت چین و روسیه با پیشنهادات آمریکا و اروپا در شورای امنیت، رهبری جمهوری اسلامی را به جای باز اندیشی در مورد همکاری با آژانس و شفافیت در برنامه‌های اتمی خود، بر عکس بر تشدید تقابل با آمریکا و متحدان آن تشویق کرده است. ناتوانی این دو کشور در ترغیب جمهوری اسلامی به همکاری با آژانس و پاسخ مثبت و قابل قبول بر خواست مجامع بین‌المللی، نتایج معکوسی به بار آورده است. از یک سو مسئولین جمهوری اسلامی را به این ارزیابی رسانده است که با احتساب روی ایستادگی چین و روسیه، میدان مانور جدیدی در پیش رو دارند. از طرف دیگر امکان اقدامات غافلگیرانه آمریکا و اروپا علیه ایران را، مستقل از شورای امنیت، بیشتر کرده و خطر حمله نظامی را نیز افزایش داده است. انتشار یک جانبه پیش نویس بیانیه دول غربی به فاصله کمی از عدم توافق با چین و روسیه در نشست نمایندگان ۵ عضو دائمی شورای امنیت و آلمان در پاریس، بیانگر این واقعیت و آمادگی غرب به تحمیل خواست خود بر دولت ایران به هر بهائی است.

متأسفانه تشدید تنش با آمریکا و اروپا همزمان با تشکیل جلسات شورای امنیت برای تصمیم جدید در مورد ایران، نشانه آمادگی برای حل بحران نیست. بلکه برعکس دامن زدن به آن است. سیاستمداران جمهوری اسلامی این روزها در پاسخ به دولت آمریکا دست به تهدید متقابل زده و با طرح به خطر انداختن مواضع آمریکا در منطقه، در تصور آن هستند که بتوانند دولت بوش را از دست زدن به اقدام نظامی باز دارند.

راه اجتناب از تشدید بیشتر بحران کنونی، پایان دادن به تهدیدهای متقابل و بازگشت بر سر میز مذاکره است.

چه چیزی تغییر کرده است؟

تردیدی نیست بحران کنونی بر سر پروژه اتمی ایران، با پافشاری ایالات متحده به چنین شرایط حادی قدم گذاشته است، اما این بحران فقط ساخته و پرداخته ایالات متحده نیست. نگرانی‌های اعلام شده ایالات متحده را امروز بخش مهمی از کشورهای جهان هم جدی می‌دانند. اکنون دیگر تفسیر از پروژه هسته‌ای ایران به عنوان یک خطر احتمالی برای صلح جهانی،

فرصت‌ها را نباید از دست داد

مسعود فتحی

تفسیر فقط دولت آمریکا نیست. از همین رو نیز پاسخ دولت جمهوری اسلامی ایران بر خواست شورای امنیت فقط پاسخ به آمریکا نیست. بدون هیچ تردیدی امروز هنوز فقط چگونگی این پاسخ است که نقش اصلی را در تخفیف یا شدت بحران فعلی و تبدیل تهدیدهای کنونی به یک خطر نزدیک بازی می‌کند.

دولت آمریکا از همان آغاز جمهوری اسلامی ایران را رژیم مطلوبی نمی‌دانست و بعد از حمله به سفارت آمریکا در تهران، آشکارا با هر تلاشی برای بی‌ثبات کردن و حتی تغییر این رژیم همسویی نشان داده است. مخالفت دولت آمریکا بدون دلیل و یک مخالفت کور نبوده و امروز هم نیست. دولت آمریکا با حکومتی که در منطقه حساسی مثل خاورمیانه با تسخیر سفارت و شعار مرگ بر آمریکا و اسرائیل، آب به آسیاب جریان‌های بنیادگرای افراطی می‌ریزد و روابط گسترده‌ای با این جریان‌ها دارد، هیچ‌گونه اشتراک منافی ندارد. اما در عین حال از نقطه نظر تأمین همین منافع نیز، در برخورد با جمهوری اسلامی، دولت آمریکا همواره یک سیاست نداشته است، با تغییرات در سیاست خارجی جمهوری اسلامی، امکان تغییر در سیاست در مورد ایران را نیز در دستور گذاشته است. نمونه آن تلاش دولت کلبنتون برای ایجاد مناسبات با دولت خاتمی بود.

امروز نه فقط دولت آمریکا، دول اروپائی نیز که تا دیروز با بردن پرونده اتمی جمهوری اسلامی به

دولت‌های بریتانیا، فرانسه و آمریکا علیرغم مخالفت روسیه و چین با صدور قطعنامه الزام آور علیه ایران، یک جانبه دست به انتشار بیانیه مورد نظر خود زده اند. در قطعنامه دول غربی از جمهوری اسلامی ایران خواسته می‌شود که "تمامی فعالیت‌های مربوط به غنی‌سازی و بازپردازی، از جمله تحقیقات و توسعه را معلق کند" و "همچنین احداث یک راکتور آب سنگین را به تعلیق درآورد." در این پیش نویس تأکید شده است که "در صورت لزوم تدابیر دیگری" مد نظر قرار داده خواهد شد. «این قطعنامه هم چنین از تمامی ملل جهان می‌خواهد به جلوگیری از انتقال مواد و فناوری‌هایی "که می‌تواند به فعالیت‌های غنی‌سازی و بازپردازی و همچنین برنامه موشکی ایران کمک کند، یاری رسانند (بی‌بی‌سی)."

بحران بر سر پروژه اتمی ایران اکنون به مراحل حساسی رسیده است. طی هفته‌های گذشته، علیرغم تأکید همه بر راه حل دیپلماتیک، از یک سو رهبری جمهوری اسلامی بر ادامه روند تاکنونی و سیاست چالش با دول غربی و اجماع موجود در نهاد‌های بین‌المللی پافشاری نموده است، از طرف دیگر دولت بوش با تبدیل مسأله اتمی به دامی برای حکومت ایران، شورای امنیت را برای صدور بیانیه‌ای الزام آور علیه جمهوری اسلامی از هیچ کوششی فروگذار نکرده است. در ببحوجه بحث تعلیق غنی‌سازی، در ادامه اعلام ورود به کلوب اتمی جهان از طرف احمدی‌نژاد، آقای خامنه‌ای شخصاً از صدور تکنولوژی اتمی به سودان دم زده است؛ در مقابل، رئیس‌جمهور و وزیر خارجه ایالات متحده نیز پنهان نکرده اند که در صورت لزوم بدون موافقت شورای امنیت هم علیه جمهوری اسلامی دست به اقدام خواهند زد. آن‌ها حتی گزارشاتی را که نشان‌دهنده وجود نقشه‌ها و طرح‌هایی برای استفاده از سلاح اتمی در حمله به تاسیسات ایران است، نه فقط رد نکرده، بلکه بر احتمال استفاده از همه امکانات تأکید نموده‌اند.

چنین وضعیتی مسلماً موجب نگرانی تمامی کسانی است که هر گونه اقدام نظامی علیه ایران را خطری برای ناامنی کل منطقه و فروپاشی کشور ما می‌دانند و دولت آمریکا را از برداشتن چنین گام خطرناکی برحذر می‌دارند. در داخل ایران هم کم نیستند نیروهائی که سیاست‌های رهبری جمهوری اسلامی را در مسیر نه حل بحران، بلکه تشدید آن می‌دانند. مسلماً مخالفت با اقدام نظامی و راه انداختن جنگی جدید در منطقه اهمیت انکار ناپذیری در تخفیف بحران دارد، اما اجتناب از جنگ قبل از همه، مستلزم از بین بردن فضائی است که در آن تهدید به جنگ و خود جنگ موضوعیت پیدا می‌کند. وظیفه سیاست در ایران قبل از آن که دیر شود از بین بردن زمینه‌های عینی تهدید به جنگ و بلاموضوع نمودن طرح آن است.

بقیه از صفحه ۳ جنگ فاجعه است ..

مطالبات مردم در ایران در راستای برقراری یک رژیم دمکراتیک و مستقل و برخوردار از حق حاکمیت بر سرنوشت خود در صحنه داخلی و بین المللی می باشد

باز کردن هر جبهه ای با هر انگیزه ای صورت بگیرد نه تنها برای ممانعت از جنگ حاصلی نخواهد داشت بلکه به باز کردن شکاف جدیدی در صفوف نیروهای چپ و دمکرات ایران و نهایتاً به دنباله روی از این یا آن جبهه جنگ سالار و یا منزوی شدن کامل آنها خواهد انجامید.

فعلاً که تمام مباحث مربوط به ایران به مقوله انرژی هسته ای گره خورده است (گویا در این کشور نه از سرکوب و جنگ اجتماعی - روانی خبریست و نه بیکاری و فقر بیداد می کند و...) تنها یک شعار می تواند آتش این فتنه را لا اقل تا مرحله ای دیگر به خواباند و آنهم شعار «تعلیق تحقیقات هسته ایست» در مقابل «انرژی هسته ای حق مسلم ماست» که دومی در ذات خود و از آنجا که مطابق قوانین بین المللی حق طبیعی هر کشوریست، خود دلالت برنا بسامانی حاکم بر کشور می دهد.

ما باید از هر طریقی که ممکن است (که فکر می کنم برای نیروهای اپوزیسیون مناسبترین آن، بی واسطه ترین، یعنی مذاکره مستقیم و رو در روست با نهادهای بین المللی، احزاب و حتی مسئولین کشورها) مخالفت خود را نسبت به مداخله در امور داخلی ایران و از جمله هر شکل از دخالت نظامی اعلام نمائیم، اما انرژی خود را تماماً در نقطه ای متمرکز نمائیم که فعلاً مانع واقعی حل بحران می باشد که همانا عقب نشینی مسئولین جمهوری اسلامی از موضع کنونیست.

شعار «نه به جمهوری اسلامی» و «نه به جنگ امپریالیستی» که این روزها در بعضی گردهماییها از طرف برخی از دوستان پیش کشیده شده است اگر چه جایگاه این افراد و نیروها را در میانه این دو دیوار بازتاب می دهد، اما از آنجا که در مقطع مشخص کنونی، کانون حل بحران را نشانه نگرفته است، می تواند به ضد اهداف طرفداران آن تبدیل شود.

اگر شانس برای عقب راندن سران رژیم اسلامی وجود داشته باشد با تلاش مردم ایران حاصل خواهد شد. تا همینجا مطبوعات رژیم حتی گردهماییهای نیروهای ضد جنگ و مداخله نظامی در عراق را با آب و تاب زیاد بعنوان پشتیبانی از سیاستهای اتمی خود در بوق و کرنا می کنند، بی توجهی نیروهای اپوزیسیون به این تبلیغات، کمکی به مبارزه ضد جنگ مردم که می بایست در داخل کشور براه بیفتد و متوجه رفع فتنه انگیزیهای مسئولین جمهوری اسلامی باشد نمی کند.

«انرژی هسته ایم حق مسلم ماست» سینه می زند، گروهی که خود را اصلاح طلب می داند و ظاهراً با سیاستهای کنونی توافق چندانی ندارند، نه تنها برای مخالفت خود دست به اقدامی نمی زند، بلکه گوش به زنگ هستند تا اگر قهرمان شعار، جناب احمدی نژاد خواست رسیدن به «دروازه تمدن هسته ای» را به نام خود کند اینان نیز سرشان بی کلاه نماند و گوی سبقت را بر حریف برابند.

و این روزها البته در خارج از کشور نیز باز بحث و نظر و «عمل» گرم است. قسم خرده های «ضد امپریالیست» بی اینکه بر شرایط مشخص حاکم بر منطقه ما، نقشه هاو خوابها و بالاخره ضرورت پائین کشیدن فتنه نظر داشته باشند، در کار راه انداختن تظاهرات ضد امپریالیستی و لابد قرار دادن آقای بوش در مقابل افکار عمومی غرب، که تقریباً کمترین نقشی در شرایط اجماع جهانی نخواهد داشت می باشند، و البته عوامل رژیم اسلامی و اسلام گرایان رنگارنگ نیز در اینگونه موارد «تعامل و تساهل» پیشه می کنند و برخی رفتارهای غیر اسلامی آنها را به حرمت خدمتشان می بخشند در اینگونه گردهماییها شرکت می کنند یا خود به سازماندهی آن مشغولند و گروهی دیگر که قدرت به هر غیمت را، حتی به غیمت جنگ و ویرانی، در سرلوحه کارشان قرار داده اند، در کار سنگین تر کردن حجم پرونده اند.

امروز در جامعه مطبوعاتی و سیاسی ایران (و همچنین مطبوعات بین المللی) اعم از داخل و یا خارج هزاران صفحه پیرامون پرونده هسته ای ایران نوشته می شود و در هر یک از آنها گوشه ای از واقعیت این پدیده پیچیده منعکس است، اما متأسفانه در بسیاری از آنها صرفاً تفسیر وقایع می شود و در مواردی دیگر شاهد انواع و اقسام رهنمودها هستیم که از دفاع از حق و حقوق صحبت می شود، از یک بام و دو هوا می مجامع بین المللی که اظهار و من الشمس است و غیره بدون اینکه بر کانون بحران موجود و راه برون رفت از آن انگشت بگذارند و به سهم خود بکوشند تا اگر در تصمیم گیری صاحب هیچ حقی نیستند لا اقل آتش بیار معرکه ای که از آن گریزانند نشوند.

در جائیکه امروز این پرونده قرار دارد. هر نظری که نسبت به چگونگی آن داشته باشیم به نظر می رسد تنها یک راه حل وجود دارد و آنهم تعلیق موقت غنی سازی اورانیوم در ایران، تا زمانیکه شرایط بین المللی مساعد از سرگیری مجدد تحقیقات فراهم شود.

باز کردن درب تمامی مراکز اتمی به روی بازرسان آژانس بین المللی انرژی اتمی و بستن این پرونده و کشاندن سران رژیم به میدان اصلی مبارزات و

ادعاهای رهبری جمهوری اسلامی در صحبت از «شرایط جدید» بعد از غنی سازی و اعلام «اتمی شدن» کشور و حتی صدور تکنولوژی اتمی، راهپیمائی در مسیر معکوس است. تأکید بر غنی سازی اورانیوم جدا از آن که اکنون نه امکانات مادی و تکنیکی و نه اصولاً ضرورت عاجلی برای انجام آن وجود دارد، حتی یک نیروگاه آماده هم برای استفاده از اورانیوم غنی شده در دسترس نیست، پیش از همه تردید در مورد ماهیت برنامه اتمی را برانگیخته است. اصرار بر غنی سازی اورانیوم از طرف جمهوری اسلامی در شرایطی که نیازهای تنها نیروگاه نیمه تمام آن در بوشهر را نیز، طبق قراردادهائی که بسته شده است، روسیه تامین خواهد کرد، بیشتر شبهه برانگیز است تا روشنگر. ادعای از دست رفتن «حق مسلم» کشور نیز، یک بازی سیاسی توسط کسانی است که ظرف ۲۷ سال گذشته، خود در لگدمال کردن حقوق مسلم مردم در تمامی عرصه ها، حتی حق انتخاب پوشش نیز، شریک بوده اند، اما امروز در مورد «حق مسلم اتمی شدن» اشک تمساح می ریزند. آن چه که این حق مسلم کشور ما را زیر سوال برده است، قبل از همه سیاستی است که اساس آن را دشمنی آشکار با این یا آن کشور تشکیل میدهد. آن چه که مورد اعتماد نیست، نه الزاماً صرف تکنولوژی غنی سازی اورانیوم، بلکه سیاست های بحرانزای حکومت است. ترکیب دستیابی به فناوری غنی سازی اورانیوم با سیاست خارجی جمهوری اسلامی است که خطر تلقی می شود. آن چه که باید تغییر کند، تا کشور ما آزادانه و بدون آن که سوء ظن کشور دیگری و بی اعتمادی مراجع بین المللی را برانگیزد، در مورد استفاده از انرژی اتمی تصمیم بگیرد، همین سیاست هاست. هنوز تحریم اقتصادی و حمله نظامی یک تهدید است و راه جلوگیری از این تهدیدها هم چنان باز است. اما هر روز که بگذرد، بهائی که برای منتفی کردن آن ها باید پرداخته شود، گرانتر و گرانتر خواهد شد.

عقب نشاندن دولتمردان مستبد و قدرت پرست از مواضع کلیدی کشور، پایان دادن به سیاست تقابل با این یا آن دولت، گردن نهادن به حق مشارکت مردم در اداره امور کشور و برقراری رابطه دوستانه با دیگر ملل جهان یک امر حیاتی و ضرورت پایان دادن به بحران رابطه با مجامع بین المللی است.

مهار بحران کنونی نیازمند کسانی است که خود عامل تشدید بحران، یا جزئی از آن نبوده اند و بر اهمیت پشت سر گذاشتن این بحران واقف هستند. ابتدائی ترین شرط حل بحران کنونی از طریق دیپلماتیک، جایگزینی گماشتگان سپاه و دفتر خامنه ای در مواضع کلیدی کشور با کسانی است که مورد اعتماد جامعه و به این اعتبار مورد قبول مجامع بین المللی نیز هستند. حل بحران اتمی، اجتناب از تحریم اقتصادی و درگیری نظامی ممکن است. فرصت ها را نباید از دست داد.